

# استراتژی ملی

استاد جلال الدین فارسی

## تعریف استراتژی

واژه استراتژی *Strategy*

مشتق از کلمه یونانی استراتگوس *Strategos* بمعنای فرمانده لشکری - کشوری است. این کلمه در قدیم به فرمانده نظامی یا به فرمانده لشکری و کشوری اطلاق می شده است. می دانیم که مدنیت و تشکیل سیه یا مدینه به این صورت بوده است که چند قبیله - خانواده در کنار هم جمع می شدند، هر کدام یک آتشکده خانوادگی داشتند، آنگاه یک آتشگاه ملی تأسیس می کردند و مرز زندگی این قبایل، مشخص و متمایز از یکدیگر بوده است. چنانکه در مدینه رم - تا جاییکه بخاطر هم هست - هفت قبیله خانواده متحد شدند و این مدینه را تأسیس کردند. این مدینه سپس تبدیل به امپراطوری رم شد. در «آتن» ظاهراً ده قبیله - خانواده بوده اند. وقتی که این قبایل متحد می شدند، همانطوری که یک آتشگاه ملی مشترک داشتند، باید ارتش مشترک و نظام دفاع ملی واحد هم می داشتند. افراد هر قبیله - خانواده دارای رئیسی بوده اند که از اجتماع این رئیسان، مجلس سنا یعنی شورای عالی حاکم بوجود می آمده است، هر خانواده - قبیله یک واحد نظامی تقدیم دولت مدنی می کرده است. از اجتماع اینها یک «هنگ» بوجود می آمد. این «هنگ» را «تاکسیس» می نامیدند. فرمانده هر «تاکسیس» یعنی فرمانده هر هنگ «استراتگوس» نام داشته است وقتی که ده هنگ تشکیل می شد - چنانکه در همین «آتن» در زمان جنگهای ایران و یونان ده هنگ داشتند. ده فرمانده هم انتخاب می کردند. سرفرماندهی این

فرماندهان، سالانه انتخاب می شد چنانکه یکایک به نوبت فرماندهی می کردند. بعضی گفته اند که استراتگوس به فرمانده عالی - فرمانده این ده هنگ - اطلاق می شده است. یونانیان و رومیان همین گونه فرماندهانی داشته اند. به تدریج طوری می شود که دفاع ملی همیشه در میان خدمات دیگر افزایش پیدا می کند و اهمیت حیاتی پیدا می کند بطوری که موجودیت ملی بستگی به آن می یابد. از این جهت «استراتگوس»ها در زمان حکومت «آخونها» همه کاره می شوند. پس فرماندهان نظامی یعنی استراتگوسها رفته رفته عهده دار امور کشوری هم می شوند.

فنونی که یونانیان و رومیان برای احراز پیروزی در جنگ بکار می بردند و در حقیقت نوعی حيله نظامی بود، «استراتزم» یا «استراتژمس» نامیده می شد.

ملاحظه می فرمائید که استراتژی، اطلاق می شود بر حيله ها و تدابیر فرمانده نظامی، این قدیم ترین تعریف «استراتژی» است: هنر فرماندهان، تدابیر و حيله های نظامی، و هنر فرماندهی جنگ. می بینیم سپس، در زمان انقلاب کبیر فرانسه که ناپلئون جنگهایی را با موفقیت به پایان می برد و در این جنگها موفقیتش را مرهون تدابیر یا حيله های فرماندهی خودش و در حقیقت بکار بستن تاکتیکهای دقیق و پیروزمند می داند، استراتژی تعریفی بالاتر پیدا می کند. استراتژی می شود: علم حرکات و طرحهای نظامی، علم جنگ و تهیه طرحها و خط مشی واحدهای نظامی.

در این تعریف، دو چیز را استراتژی می خوانیم: علم حرکات، و علم

طرحهای نظامی. وقتی می‌گوئیم: استراتژی، علم حرکات و طرحهای نظامی است، حرکات را مقدم بر طرحهای نظامی می‌آوریم. حال آنکه به لحاظ واقع ابتدا باید طرح نظامی تهیه کرد سپس این طرح را به کار بست. این بکار بستن می‌شود حرکات نظامی.

تعریف بعدی می‌گوید که «استراتژی» عبارتست از: علم جنگ، تهیه طرحها و خط مشی واحدهای



نظامی. خط مشی واحدهای نظامی همان حرکتی است که این واحدهای نظامی انجام می‌دهند و امروز «علم تاکتیک»، همین حرکات را برای کسب پیروزی در نبرد بررسی می‌کند. در واقع در انقلاب کبیر فراتر از او آمده و می‌گوید: «استراتژی» علم فرماندهان عالی است یعنی ترکیبی از اطلاعات نظامی آنها و حرکتی که بکار می‌بسته‌اند. بلافاصله پس از نبردها یا جنگهای پیروزمندانه ناپلئون، یک تئورسین یا «استراتژ» پیدا می‌شود بنام «کلوزو پتس»، «کلوزو پتس» رئیس ستاد سپاه دوم «پروس» و فرمانده دانشگاه «پروس» است. سرلشکری است که کتابی می‌نویسد بنام «درباره جنگ» به زبان آلمانی، آنجا «استراتژی» را تعریفی

دقیقتر می‌کند. تعریفی که «کلوزو پتس» از «استراتژی» می‌کند، عبارتست از: فن هدایت نبرد و تطبیق و هماهنگ ساختن نبردها جهت نیل به هدفهای جنگ. ملاحظه می‌کنید یکبار حرکات واحدهای نظامی را در میدان نبرد تنظیم می‌کنیم، ابتدا طرح می‌دهیم بعد این طرح را بکار می‌بندیم آن علم و این فن بکار بستن طرحها برای کسب پیروزی، می‌شود «استراتژی».

«کلوزو پتس» می‌گوید: هدف جنگ یا استراتژی، کسب پیروزی در یک نبرد یا رزم نیست، بلکه علاوه بر آن این هم هست که علاوه بر طراحی حرکات واحدهای نظامی برای کسب پیروزی، نبردها را طوری تنظیم بکنیم که به لحاظ زمانی و مکانی یک شکل توالی



به این نبردها بدهیم که تسلیم دشمن یا شکست دشمن را در نهایت بتوانیم تضمین بکنیم.

ملاحظه می‌کنیم «استراتژی» علم و فنی بالاتر از اداره و هدایت واحدها در یک نبرد می‌شود. آنوقت تاکتیک را هم تعریف می‌کند. «کلوزو پتس» می‌گوید که تاکتیک: فن بکار بردن واحدها و عملیات و هدایت عملیات در

نبرد است. می‌بینیم رابطه تاکتیک به استراتژی رابطه جزه به کل می‌شود. آنچه‌ای که باعث کسب پیروزی در یک نبرد می‌شود تاکتیک است. یعنی فن بکار بردن واحدها و هدایت عملیات نظامی در یک نبرد، اما «استراتژی»، دادن نوعی توالی به نبردها است برای تحقق هدف نهایی که پیروزی در جنگ می‌باشد. «مولتکه» سردار معروف آلمانی تعریفی دیگر از «استراتژی» دارد؛ او می‌گوید: «استراتژی تطبیق عملی وسایلی است که در اختیار فرماندهان گذارده شده است». یعنی ما با طرق وصول به هدف مطلوب باید راه کارهای رسیدن به پیروزیها را ببندیم. وسایل و واحدهائی را هم که در اختیار داریم بررسی کنیم، اینها را مطابقت بدهیم. این وسایل و واحدها، این نیروهای خودمان را با آن راه کارهائی که ما را به پیروزی می‌رساند و شکست را بردشمن تحمیل می‌کند. بالاخره «لیدل هارت» هم یک تعریفی از «استراتژی» دارد. «لیدل هارت» انگلیسی که مورخ استراتژی است و تاریخ نظامی می‌نویسد، می‌گوید: «استراتژی» فن توزیع و بکار بردن وسایل نظامی برای نیل به هدفهای سیاسی است. «لیدل هارت» تعریف استراتژی را تکامل می‌بخشد وی کتابهای متعددی دارد که به زبان فارسی در نیامده است مگر چند مقاله‌ای در «تاریخ فن جنگ»، کتابی است که متن انگلیسی آن حدوداً متعلق به سی سال پیش است. و آن مجموعه مقالاتی است که بوسیله نظامیان و مورخان نظامی عالم نوشته شده است و در آنجا مقاله‌ای هم از «لیدل هارت» وجود دارد.

کتاب دیگری هست بنام «سازندگان استراتژی نو» که ترجمه از یک کتاب بسیار بزرگ چند جلدی است که بنده دوره عربی آنرا دارم. ترجمه مختصرش به زبان فارسی از انتشارات امیر کبیر می باشد. در این کتاب هم مقاله ای از «لیدل هارت» وجود دارد. ملاحظه می کنید که هر چه از زمان یونان و اسکندر و جنگهای ایران و یونان و ایران و روم به طرف حال می آیم، تعریف «استراتژی» تکامل پیدا می کند. «لیدل هارت» می گوید: «استراتژی» فن توزیع و بکار بردن وسایل نظامی برای نیل به هدفهای سیاسی است. تا آن زمان فکر می کردند که «استراتژی» هدفش پیروزی در جنگ است و یک مسئله نظامی است. اما «لیدل هارت» می گوید جنگ وسیله ای است برای تحقق یک هدف سیاسی که بالاتر از شکست دادن دشمن است. کار دیگری که «لیدل هارت» می کند، در کنار تعریف استراتژی: و این که عبارت است از طراحی و هدایت عملیات نظامی و علم و فن جنگ یا اداره موفقیت آمیز جنگ، اشاره به چیز دیگری می کند که استراتژی ملی خوانده می شود می گوید: در کنار استراتژی نظامی چیزی بنام استراتژی ملی یا هدایت عالی جنگ وجود دارد که به عهده مقام سیاسی می باشد. و آن عبارتست از: بکار بردن مجموع عملیات نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به منظور کوبیدن دشمن با حداکثر قدرت، و شکست دادن او.

#### استراتژی ملی

ملاحظه می کنید که تا حالا بحث از «تاکتیک» بود یعنی هدایت واحدهای نظامی در میدان رزم، بعد سخن از

«استراتژی نظامی» بود به معنی هدایت نبردها یا نظم و توالی دادن به نبردها به گونه ای که سرانجام پیروز بشویم و دشمن را وادار به تسلیم بکنیم. تا می رسیم به «استراتژی ملی» که عبارتست از علم و فن بکارگیری عملیات نظامی یعنی رزم و جنگ بعلاوه عملیات فرهنگی، عملیات سیاسی، عملیات اقتصادی و هماهنگ کردن اینها با استفاده از همه این نیروهای متنوع برای وارد آوردن بیشترین فشارها بر دشمن و زدن بزرگترین ضربات بر دشمن و نهایتاً تسلیم شدن دشمن. حالا که به اینجا رسیدیم باید بدانیم که چرا «استراتژی»



از ۴۸۷ سال پیش از میلاد زمانی که «استراتیگوس»ها وجود داشتند و استراتژی به مفهوم تدابیر و حیل های نظامی فرماندهان نظامی بود، بجائی رسید که چیزی بنام «استراتژی ملی» درست شد با این تعریف که استراتژی ملی یعنی اداره و هدایت عملیات متنوع یک ملت و بکارگیری همه نیروهای متنوع یک ملت از نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به منظور تسلیم دشمن و کسب پیروزی برای ملت، چرا؟ برای اینکه جنگ در این مدت زمان یعنی از سده پنجم پیش از میلاد تا زمان «لیدل هارت» تکامل پیدا می کند. جنگ از عملیات ساده نظامی بصورت عملیات

پیچیده که «لیدل هارت» در تعریف «استراتژی ملی» بکار برده است در می آید. برای اینکه با پیدایش باروت و سلاح های آتشین و جنگهای خندقی و سنگری و ساختن استحکامات دفاعی و تهاجم بر استحکامات دفاعی دشمن جنگهای پرخرجی درست می شود، ارتش به یکدستگاه بسیار پرمصرف تبدیل می شود، تاسیسات اقتصادی کارخانه ها، معادن، مزارع در خدمت این ارتش قرار می گیرد، در برابر هر نظامی که می جنگد ده نفر آن را در پشت جبهه تدارک می کنند بطوریکه تا این ده نفر نباشند آن یک نفر نمی تواند بجنگد؛ جنگ دیگر عبارتست از کار آن یکنفر، بعلاوه این ده نفر.

#### ارتباط جنگ با مردم

علاوه بر این جنگ بُعد روانی قوی پیدا کرده است. وقتی مردم پشت جبهه همانقدر سهیم اند که رزمندگان در خط مقدم. پس هرگونه تأثیر بر روحیه مردم یک کشور در خطوط مقدم جبهه و در میدان رزم اثر می گذارد، سیاست هم همین گونه است؛ قدرت و استحکام سیاسی هر ملت در تمام عملیات ملی مرتبط با جنگ موثر است دستگاہهای استبدادی قدیم متکی به صنف نظامیان بوده اند، متکی به نظامیان مزدور، اینها چه مردم می خواستند و چه نمی خواستند جنگ را شروع می کردند، اداره می کردند و به پایان می بردند. اما وقتی جنگ هزینه هنگفتی دارد و احتیاج به درآمد سرشار ملی است، درآمدی که متعلق به طبقات و اصناف جامعه است، جنگ را نمی شود اداره کرد و نمی شود با پیروزی به پایان برد مگر اینکه رضایت

توده‌های مردم را جلب کرد تا در تلفات و کشته دادن‌ها شرکت بکنند. وقتی که سلاح‌ها تکامل پیدا می‌کنند، تلفات هم افزایش پیدا می‌کند، تلفات به حساب مردم، خرجها بحساب مردم، اینجاست که حکومت استبدادی و حکومت یک اقلیت نمی‌تواند دوام بیاورد. اقلیت‌های مستبد حاکم بر اجتماعات و مخصوصاً استبداد حاکم بر کشورهای اروپائی نمی‌توانستند در برابر حملات مسلحانه دشمنانی از موجودیت خودشان و از کشورشان دفاع کنند مگر اینکه رضایت مردم را جلب کنند، مانند بر سر یک دوراهی: یا باید تن به شکست بدهند و انقراض حکومت و به اسارت درآمدن خودشان و مردم را ببینند و یا رابطه‌شان را با مردم تلطیف کنند. اینجا است که مردم با مستبدین و حکومت‌های استبدادی در تضاد قرار گرفتند. مردم می‌گویند: وقتی که پول جنگ از کیسه ماست باید شروع جنگ، تصمیم‌گیری، اداره‌اش با تصمیم ما یا منتخبین ما باشد، بدین طریق «دموکراسیها» بوجود آمدند.

با پیدایش نخستین دموکراسی در فرانسه، در اروپا برای نخستین بار ارتش پیداشد که متکی به توده‌های داوطلب مردم بود، و خدمت نظام وظیفه بجای کار حرفه‌ای و مزدگیری بوجود آمد و سرباز مردمی و افسر وظیفه جای ارتشیان حرفه‌ای ضد ملی را گرفتند. جنگ میان چنین ارتشی که از فرانسه حرکت می‌کرد با ارتش‌های مزدور رژیم‌های استبدادی رخ داد. حکومت‌های استبدادی وقتی در برابر ارتش انقلاب کبیر فرانسه قرار گرفتند - به لحاظ نظامی - تاب پایداری نداشتند و به همین دلیل شکست خوردند.

## تحول حکومت از استبدادی به دموکراسی

حکام مستبد راه چاره را در این دیدند که آنها هم دموکراسی را در کشورشان برقرار کنند و مردم را در حکومت شرکت بدهند. دموکراسی‌ها بدین گونه اضطراراً و قهراً در کشورهای اروپائی برقرار شد. پس راه تحول حکومت‌ها از استبدادی به دموکراسی و منتخب و پارلمانی راهی است از خلال جنگ و دفاع ملی، و نه چنان که مارکس می‌گوید بر اثر تحول در وسایل تولید یا روابط تولید و تضاد طبقات. حکومت‌ها وقتی که دموکراتیک (مردمی) می‌شوند مردم از



آرمان‌های خود حمایت می‌کنند و نشر می‌دهند و به کشورهای دیگر منتقل می‌کنند و جنگی بر این اساس بوجود می‌آید، جنگ در کنار فعالیت نظامی خودش دارای یک فعالیت سیاسی - تبلیغاتی - اعتقادی می‌شود. اینکه سربازی که زیر پرچم ناپلئون به کشورهای دیگر می‌رفت علاوه بر جنگیدن تبلیغ می‌کرد و مرامی و شعارهایی داشت، حرفی برای گفتن داشت، پیامی برای بردن داشت، می‌توانست ارتش‌های دشمن را متزلزل کند. متلاشی کند و به خود ملحق سازد، حتی ملت‌های متخاصم یا مخاصم را به خود ملحق گرداند.

## جنگ‌های مکتبی

بدین ترتیب، به جنگ بُعد سیاسی - اعتقادی نیرومند دادند. جنگ‌های مکتبی پیدا شد. می‌بینید بر اثر تکامل جنگ، جنگ ابعاد مختلف گرفت. جنگ همگانی و متکی شد به خدمت نظام وظیفه، بجای یک صنف، تمام مردم می‌جنگند. میدان جنگ گسترش پیدا کرد، همه جانی شد، بین‌المللی شد، جنگ با داشتن بعد سیاسی - اعتقادی - فرهنگی و اقتصادی نیرومند یک فعالیت مستمر شد. کارخانه‌ها و مراکز تحقیق و مزایع همیشه باید کار کنند، اینها فعالیت‌هایی است پیچیده و آمیخته با جنگ.

بنا بر این مرز زمان صلح از زمان جنگ برداشته شد. جنگ استمرار پیدا کرد. اداره جنگ دیگر با «استراگوس» و فرمانده نظامی نیست. اینکه «لیدل هارت» می‌گوید: «هدایت عالی جنگ به عهده مقام سیاسی است» و استراتژی و هدایت عالی جنگ بدین صورت است که مقام سیاسی کشور و مقام نظامی طرح تهیه بکند و این طرح را بیکار ببندد، آن هم در مدت زمانی طولانی و فراتر از زمان جنگ و گسترده‌تر از دوره جنگ. گرچه ملت‌ها در طول تاریخ به جنگ بُعدها و خصوصیت‌های تکاملی دادند تا بتوانند جنگی پیروزمندانه برگزار کنند و بدینسان جنگ از آن صورت ساده بسیط قدیمی بصورت کنونی تکامل پیدا کرده است، ولی هر ملتی می‌تواند بدون توجه به تکامل ابزار جنگ و تکاملی که بشریت در طول تاریخ به جنگ داده است همین تکامل را در یک زمان واحد بدهد.

ادامه دارد